



# مصدق، بزرگمردی سیاسی و کارشناسی عارف

نیست بسیار عصبانی می شود و از فرودگاه مهرآباد با سرعت به خانه دکتر مصدق می رود، در آنجا دکتر صدیقی، مهندس حسینی و عده‌ای از وزرا هم حضور داشتند. در حضور آنها فریاد می زند "من نفت را ملی کردم، این پیرسگ چه کاره بود؟" همه حاضران سکوت می کنند و دکتر مصدق هم دیگران را به سکوت دعوت می کند، آن روز اگر دکتر مصدق رازداری و خودداری نمی کرد و اجازه می داد که این صحنه توسط خبرنگاران به جامعه منتقل شود، هم آبروی مکی می رفت و هم ضربه بزرگی به نهضت ملی وارد می شد. مرحوم حسینی می گفت: "هنگام رفتن دکتر مصدق به امریکا، در فرودگاه مهرآباد حاضر شدم و برای جبران این توهین به دکتر مصدق و سکوت وی خم شدم و به احترام این مرد، دستش را بوسیدم، این درحالی بود که مهندس حسینی دست کسی را در طول عمرش نبوسیده و مخالف این کار بود. عرفان دکتر مصدق به حدی بود که

زد و اسناد آن پس از انقلاب افشا شد. دکتر مصدق می توانست او را در جامه‌هایی که به مثله سکس، جاسوسی و مسائل مالی حساسی بودند بی ارزش کند، اما شیوه او نبود که از ضعف آدم‌ها برای حذف رقیب خود استفاده کند. مرحوم حسینی این رفتارهای انسانی او را دیده بود و به عرفان دکتر مصدق پی برده بود. وقتی کتاب "خاطرات و تأملات" دکتر مصدق چاپ شد یک نسخه از آن را به مرحوم حسینی - که دینداری، صداقت و عرفان وی زبانزد خاص و عام است - هدیه کردم، ایشان مثل انسان تشنه‌ای که به آب برسد گفت: "آن را بده که حقایق و مآثر نزد ایشان بود." مرحوم حسینی می گفت: زمانی که مصدق من خواست برای ملاکرات لفتی سازمان امریکا شود، قرار بود حسین مکی هم کناره‌گیری هم‌اقتانش باشد، مکی از آبادان شوار هواپیما می شود و به تهران می آید، در بین راه متوجه می شود که اسم او در لیست همراهان دکتر مصدق

مستوران چنین یادمانی دعوت کرده‌اند بسیار متعجب شدم، زیرا بین خود و این مرد بزرگ سختی نمی دیدم، چرا که سخن راندن از عارف و کارشناسی بزرگ چون دکتر مصدق کاری است، پس دشوار. من در دانشکده فنی شاگرد مرحوم مهندس حسینی بودم. ایشان مرا از مسائل داخلی نهضت ملی آگاه می کرد و از جمله می گفت: زمانی که دکتر مصدق به دیوان بین‌المللی لاهه رفته بود، پلیس به ایشان خبر داد، دکتر بقایی را در محله بدنام در حالی مستی دستگیر نموده‌اند، دکتر مصدق سرش را روی میز گذاشت و به شدت گریست و گفت: "ببینید که ما با چه آدم‌هایی می خواهیم با هم‌اکنونی کبیر بریتانیا مبارزه کنیم؟" عرفان دکتر مصدق در این بود که این مسئله را با زمانی که زنده بود برای هیچ کس - حتی به یار نزدیک دکتر بقایی، آیت‌الله گاشانی - بازگو نکرد، درحالی که دکتر بقایی به نهضت ملی از پشت خنجر

این نوشتار، متن سخنرانی مهندس لطف‌الله میثمی است که به مناسبت یکصدویست و سومین سالروز تولد "دکتر محمد مصدق" در تاریخ ۱۳۸۳/۲/۲۹ پر سر مزار آن بزرگوار در احمدآباد (آپیک) ایراد شده است. در این سخنرانی مهندس میثمی به بیان خاطراتی از دکتر مصدق می پردازد و از او نه تنها به عنوان یک سیاستمدار، بلکه به عنوان مردی عارف و نیز استراتژیست نام می برد. باشد که رفتار و کردار آن مرد بزرگ را سرمشق و الگوی خود قرار دهیم.

مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد  
با تشکر و قدردانی از گردانندگان و هیئت امنای آرامگاه مصدق، که اینجانب را در مراسم یکصد و بیست و سومین سالروز ولادت دکتر مصدق دعوت نمودند، وقتی شنیدم که مرا به عنوان

دکتر فاطمی نیز جذب وی شده بود. مرحوم فاطمی با دربار بسیز رفت و آمد داشت و حتی در یک ملاقات چهار ساعت شاه به وی پیشنهاد کرد که مصدق برود استراحت کند و شما نخست وزیر شوید. دکتر فاطمی متوجه شد که شاه می خواهد از او برای حذف مصدق به عنوان یک "سر پل" استفاده کند و بعد هم حذف فاطمی برای او کاری نداشت. شاه به دکتر فاطمی می گوید که این حرف ها را برای کسی بازگو نکن. اما دکتر فاطمی با شجاعت می گوید: "تو من تمام اینها را برای پیشوا خواهم گفت." و بعد هم تمام مسائل را برای دکتر مصدق بیان کرده بود. دکتر مصدق در آن مقطع زمانی به شناخت کاملی از شاه رسیده و به نیت درونی او پی برده بود و این خیلی برای یک سیاستمدار مهم است که بداند دیدگاه واقعی طرف مقابل نسبت به او چیست؟

بود. همان طور که می دانید در سال ۱۳۲۸ قرارداد گمرک گلشالیان بسته شد که از طرف انگلیس حمایت می شد و کابینه آقای ساعد هم آن را مطرح کرد. ولی در مجلس با مخالفت ملیون به رهبری دکتر مصدق روبرو شد و اواخر مجلس پانزدهم آن قدر وقت مجلس را با سخنرانی های طولانی گرفتند که عمر مجلس به تصویب آن نرسید و بعد مجلس شانزدهم آمد و در آنجا هم باز فراکسیون نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق بود که ضمن بررسی قرارداد گمرک گلشالیان به پیشنهاد دکتر مصدق در مجلس در ۲۶ اسفند ۱۳۲۹ قانون ملی شدن نفت در سراسر ایران تصویب شد که نه ماده داشت و سه روز بعد در ۲۹ اسفند مجلس ستا تصویب کرد و به امضای شاه رسید و روز ملی شدن نفت اعلام شد که با شب عید نوروز مصادف بود و همه مردم به این دلیل جشن گرفتند و پایکوبی کردند.

دکتر مصدق کینه عمیق نسبت به انگلیس داشت. کاندی هر قسمت به انگلیس کینه داشت. منتها کاندی یک سخنی دارد که باید آن را به خاطر زمین بنویسیم می گوید: "من سنی نیالی یا نغینم مبارزه کردم تا کینه انگلیس را از درون خویش بزدایم تا بتوانم با انگلیس مبارزه ای روشمند و علمی داشته باشم." یکی از موانعهای استراتژی درست این است که مبارزه ملی بکنند پروسه مرحله بندی و زمانی بندی داشته باشد. دکتر مصدق تمام مسائل ملت ما در آن روزها را ناشی از استعمال انگلیس می دانست. آنها می خواستند که مالکیت همه چیز حتی انسان ها را بدست آورند. به همین دلیل یکی شیکه جاسوسی مستقر کردند به طوری که دکتر مصدق رسماً با انگلیس آبادان را لانه جاسوسی انگلیس نامید. با این وجود علی رغم نفرت از رفتار انگلیس ایشان یک مبارزه می طلبد و زمان بندی را با انگلیس آغاز نمود. یعنی معنی که گفتند: "ملیت ما با Anglo Iranian Oil Company شرکت نفت سابق انگلیس و ایران روبروست. ما یک دولتیم و طرف مقابل خود را محدود کرد که ما نباید مردم انگلیس و نه با دولت انگلیس رو برو با غرب بلکه با یک شرکت طرف هستیم... ما تنها می خواهیم نفت را ملی کنیم." در آن زمان بیلازمان مالکیت ملی تصویب کرد که هر مائلی بر مائلی روی زمین و زیر زمین خود حاکمیت و مالکیت دارد یعنی از نظر بین المللی هم حاکمیت بر منابع و هم حاکمیت ملی تصویب شده بود. بنابراین مقولمت بین المللی بر مائلی می شناسد نخواهد بود. در چنین فضایی دکتر مصدق به عنوان کارشناس خوشیار از نفت

به گونه ای بهینه بهره برداری کرد. مسئله دیگر، فضایی ملی کردن در آن زمان بود. نواحی های کارگری در فرانسه و انگلیس، مملکت زغال سنگ و دیگر مبادی را ملی کردند و ملی کردن به صورت هدف در بعد و یک پدیده جاری در کشورهای غربی شد و البته باید غرامت هم می پرداختند. دکتر مصدق هم گفت: "به دنبال ملی کردن نفت ما غرامت هم می پردازیم. مهم این است که ما مالک منابع خود باشیم." اتفاق دیگر، ملی شدن نفت ممکن بود و دولت میکر یک غرامت هم پرداخته بود. اواخر دوره دکتر مصدق هم قرار شد که ما همه همان زمانی که ممکن است غرامت داد - تقریباً شش برابر میکر یک - غرامت کنیم و به این ترتیب منابع ملی شدن نفت به لحاظ استراتژیک حل شد.

دکتر مصدق کارشناس بزرگی بود. معمولاً ما با عرفان داریم یا کارشناس هستیم. انهایی که کارشناس هستند عرفان ندارند و انهایی که عرفان دارند کارشناس نیستند. دکتر مصدق هر دوی اینها را با هم داشت: ایشان به قدری در مسائل ژرف کاوی می کرد که با گذشتن ۵۱ سال از کودتای ۲۸ مرداد و ۵۴ سال از قانون ملی شدن نفت تمام ابتدایی که تا به حال توسط وزارت خارجه امریکا و انگلیس منتشر شده در زمان خودش آنها را پیش بینی کرده بود. من روی این مسئله کار کارشناس انجام داده ام. عمده بیشتر اسناد و دیدگاه های دکتر مصدق در زمان نخست وزیری اش را هم مطالعه نموده و تطبیق داده ام که بسیار دقیق و موثقاله است.

قانون ملی شدن نفت در راستای قانون اساسی انقلاب مشروطیت بود. اما به نظر من عمیق تر، قاعده و فراگیر تر بود. چرا که قضیه ملی شدن و قضیه خلق ید به هم پیوسته است. ما نیز کشیده شده بود.

مراجع چهارگانه آیت عظام صدر، فیض، گوه کمرهای، آقا سید محمد تقی خوانساری به ملی شدن نفت فتاوا داده بودند. آیت الله العظمی بروجردی هم دکتر مصدق را تأیید نمودند. ولی فتاوا ندادند. تمام حوزه های علمیه در شهرستان ها این قانون را تأیید کردند و وارد این مبارزه شدند. قلمرهای دانشگاهی، دانشجویی، دانش آموزی و بازاری - بار مبارزات ضد استعماری در آن مقطع عمده روی دوش بازار بود - و اما مایه گذاشتند به این ترتیب بعد از ۲۶ سال قانون اساسی مجدداً تازه شد. عظمت قانون ملی شدن از عظمت قانون اساسی مشروطیت بیشتر بود. چرا که نسل جدید انقلابی که در آن مشارکت

در یک استراتژی درست نباید دشمن تراشی کنیم. مثلاً در دوران جنگ باید بگویم که دشمن تراشی ها هم خوب های خلق فارس هستند و همه را علیه خود بسیج کنیم چند نفر بعد بگویم که شما برادران ما هستید و نباید دست به دست بکنید. بدهیم که جلوی ناوگان های امریکا و... را بگیریم. دشمن تراشی یک مشکل است. مصدق دشمن تراشی نمی کرد. از یک سو بیشترین نیرو را بسیج نمود و از سوی دیگر خطای محسوس بود و با مقولمت بین المللی و مقولمت داخلی هم روبرو نبود. در نهایت شاه هم ملی شدن نفت را امضا کرد. بنابراین نیروی دربار هم پشت این قضیه بود. مرحوم امیرعلایی مشاور دکتر مصدق برای ما نقل کرد که یک بار احمد مصدق نزد او می رود و می گوید که به فرموده پادشاه شما با قطار بلخیتن برای خلق ید به خوزستان بروید. ایشان گفتند که به پادشاه بگو که از لایق من زندگی سادگی بود و ما به حال زندگی مان ایستاده ایم. این کار را قطار هر چند یک و

در این روزها ما می خواهیم راجع به استراتژی دکتر مصدق صحبت کنیم و نتایج یک بزرگوار سیاسی بگویم که استراتژیست

دو برویم چه برسد به قطار سلطنتی! دکتر مصدق دوباره احمد مصدق را می فرستد و به ایشان می گوید که "ضرورت دارد و باید با قطار سلطنتی بروی." امیر علایی تحمل نمی کند و نزد دکتر مصدق می رود و از ایشان دلیل اصرارشان را می پرسد. دکتر مصدق می گوید: "برای این که دولت انگلیس بفهمد نیروی سلطنت هم پشت جریان ملی کردن هست، یعنی در بسج کردن نیرو هم ایشان بسیار فعال بود. در نهایت حرکت بزرگی خلق شد. دکتر مصدق اصرار داشت که ما نمی خواهیم انگلیس را از ایران بیرون کنیم و ایشان نیک می دانست درگیری تمام عیار با بریتانیای کبیر که آفتاب در مستعمراتش غروب نمی کند کار بزرگی است. در شرایطی که همه جامعه نسبت به انگلیس کینه شدیدی داشتند، یک نفر نباید بگوید که ما نمی خواهیم انگلیس را بیرون کنیم، تا به حال انگلیس آریاب ما بوده و به ما دستور می داده اما حالا قرار است که مقاطعه کار ما بشود، یعنی ما مالک نفت، مشاور و ناظر باشیم و انگلیس مقاطعه کار باشد. این عمل نقوی سیاسی مصدق را نشان می دهد. مرحوم بازرگان در کتاب خاطرات خود نوشته اند که روزی مهندس حبیبی نزد من آمد و گفت که دکتر مصدق مایل است که شما به عنوان رهبر هیئت خلع ید به همراه آقایان عبدالحسین علی آبادی و محمد بیات به مناطق جنوب بروید. مرحوم بازرگان گفته بود که من صلاحیتی ندارم، من که رجل نفتی نیستم. مهندسین عالی مقام هستند آنها بروند. با هم نزد مرحوم طالقانی رفته و آنجا استخاره می کنند و بعد نزد دکتر مصدق می روند و حتی مهندس بازرگان چند شخصیت نفتی را معرفی می کند و دکتر مصدق می گوید که من در این مرحله نمی خواهم. انگلیسی ها را بیرون کنم و نمی خواهم. در آنها حساسیت ایجاد کنم و به این دلیل شما را انتخاب کرده ام که هیچ چیز

از مسائل نفتی نمی دانید. ولی منی خواهم که شما بروید و نقش فیروزان را بازی کنید. او در این مرحله نمی خواست با امپراتوری بریتانیای کبیر برخورد تمام عیار کند. گردش سازماندهی یک اصل به نام اپورتونیزم و یا فرصت طلبی تشکیلاتی هست. که نیروها را بدون تجهیزات در مقابل دشمنی که تا دندان مسلح است عریان می کنند. که این هرزبانی نیروها و قرار دادن ثلث ایران در اختیار بریتانیا بود. آن هم در حالی که نواحی انگلیس هم به خلیج فارس آمده بودند و تهدید می کردند. مرحوم بازرگان در این فراز از خاطراتش عرفان مصدق را به خوبی نشان می دهد. نامهایی هم که مصدق به مکن می نویسد مثل بر این اثر است که مکن باید مراقب سخیلش باشد و خارج از اصول دیپلماسی صحبت نکند. این نامه ها در تاریخ ثبت شده است. اصل بر "شمار سه طوط" و "مقاومت نامحدود" بود که این روح استراتژی پیروز دکتر مصدق بود. بنابراین چنانچه در تاریخ زرف اندیشی خود این نکته روشن خواهد شد که برخلاف باور برخی غرض ورزان که می گویند دکتر مصدق آدمی بود با افکار ولسی و آنتونین و تفکر اراطین و می گفت تا همه با هیچ واقفاً این گونه نبوده است. مصدق دشمنان نهضت ملی را به خوبی می شناخت.

در دانشکده نفتی استادی به نام دکتر عرفانی داشتیم که مشهور اقتصاددان مرحوم مصدق بود. در درس اقتصاد نفت از وی سوال کردیم که چه شد علی رغم طراحي مصدق، از آن جدول شیدا؟ نظر ایشان این بود که نباید به سادگی از این مقلع گذشت، چنانچه که در نهضت ملی بودند. دکتر بقایی و حسین مکنی - یعنی مصدق را به سازشکاری با انگلیس متهم می کردند. در شرایطی که امریکا تصنیف مطلق بود بدوستان پنهان بود، اینها سعی داشتند که نفت را از انگلیس بگیرند و

به امریکا بدهند. ولی دکتر مصدق، ملی فکر می کرد. او می خواست ایرانی هایی که در خارج بودند به ایران بیاوند و رشته مهندسی نفت در دانشکده نفتی برقرار بشود و همان ها هم کادر سازی کنند. متخصصانی هم به ایران آمدند از جمله دکتر مهندس شمس که رئیس دانشکده نفتی آجهان شد.

وقتی که جکسون - اولین نماینده انگلیس - برای مذاکره به ایران آمد همزمان با خلع ید و هیجانات بود، تفریبی هایی هم می شد که حساسیت برانگیز بود. مثلاً زمانی که مردم آجهان مالتین مکنی را روی صحت بردند وی چهار ضرور شده و به دکتر مصدق گفته بود که نفت را من ملی کردم. از اینجا بود که خلع ید شانگیکی شد یعنی پیشنهاد مکنی به مرحوم بازرگان برای اشغال نیز نماینده انگلیس در شرکت نفت آبادان. بدین نظر من این روند در اهداف استراتژیکی که مصدق در نظر داشت نمی گنجید و انقلاب ماکر مرحله اولی انقلاب مالکیتی بود. طراحي این بود که این مرحله به پیروزی برسد اما این اشغال باعث شد که انگلیسی ها پایتختگاه را تخلیه کردند اما مهندسان ایرانی پایتختگاه را راه انداختند. همان مردی که رزم آرا می گفت "یک لوله تک هم نمی توانند بشازند" توانستند پایتختگاه را بدون کمک انگلیس اداره کنند.

مخالفانه دعوی یک دولت با یک شرکت. تبدیل به دعوی یک دولت با یک دولت دیگر و دعوی یک ملت با یک ملت دیگر و دعوی ضروری ایرانی با ضروری انگلیسی شد و از کنترل خارج گردید. دکتر مصدق بعد از سفر یک ماهه اش به امریکا از طریق مصر به ایران آمد. البته در مصر سخنرانی پرشور و طبعی استعمار انگلیس کرد و در آنجا احساسات ناسیونالیستی ملت مصر را علیه انگلیس برانگیخت و به نفع ملی شدن کانال سوئز ترغیب و تشویق نمود و می گفت که به ایران بازگشت

جمال امامی در مجلس با پر خاشاگری خطاب به دکتر مصدق فریاد زد که "شما از جناب چه کسی به مصر رفتید و علیه انگلیس صحبت کردید؟ ما دعوی با بریتانیا نداشتیم."

این یک معمای استراتژیک است. چرا مصدق که آن گونه اصرار داشته تبدیل به مصدقی شد که علیه انگلیس صحبت کرد و سفارت انگلیس را بست. من به این نتیجه رسیدم که دکتر مصدق به این مسئله نگاه کارشناسی و راهبردی داشته است. تحولات بسیاری در روزهای ۲۶ و ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ ایجاد شد. با رجوع به کتاب ها، گویی این سه روز، سیصدروز بوده است. مثلاً آقای مگ کی، معاون وزارت خارجه امریکا، در ۲۷ اسفند به ایران می آید و به شاه می گوید: "باید بازی را بر هم زد. اجازه بدهید که این قانون ملی شدن را برگردانیم." شاه می گوید: "ناسیونالیسمی که در ایران شکل گرفته به قدری قوی است و به قدری مردم بسج شده اند که بنده می ترسم اصلاً چنین کاری ممکن نیست." این مسئله در خاطرات مگ کی و هم در کتابی به نام "همه مردان شاه" که اخیراً آن را ترجمه کرده ام هست. امریکا علی رغم آن چیزی که دکتر بقایی و امثالش فکر می کردند ملی شدن نفت را قبول نداشت. فقط می خواست برنامه عربستان در ایران پیاده بشود و یک فرقی هم با انگلیسی ها داشتند. انگلیسی ها حتی بخشی از درآمدشان را هم به نفع کارگراها و فقرای حصار آباد خرج نمی کردند، اما امریکایی ها می گفتند که یک هزارم درصد هم باید برای رفاه کارگران داد. مگ کی می گوید که امریکا قانون ملی شدن نفت را قبول نداشت و استاد هم در این زمینه زیاد است. وقتی مصدق به امریکا می رود، آنجا عمیقاً متوجه این موضوع می شود. در امریکا به او گوشزد کردند "قانون ملی شدن نفت نه، ولی تصنیف منافع آری" و این در حالی است که قانون ملی شدن نفت برای دکتر مصدق از هر

مسئله‌ای مقدس‌تر و مهم‌تر شده بود. وقتی هم به ایران آمد گفت ما باید اصلاحات اجتماعی بکنیم و لایه‌های عمیق‌تر ملت را بسیج کنیم و به همین دلیل تقاضای اختیارات تام از مجلس کرد که بیشتر اعضای آن طرفدار انگلیس بودند. با اختیارات تام، قانون تأمین اجتماعی و قانون بیست‌درصدی که به نفع دهقانان بود در زمان مصدق ایجاد شد.

جکسون، نماینده انگلیس، هم‌زمان با خلع ید به ایران آمد و هنگام خروج فرودگاه مهرآباد گفت: «ما زهی که مصدق بر سر کار است ما هیچ قرارداد نفتی با ایران نخواهیم داشت و این مطلب را در فرودگاه هیترولی لندن نیز تکرار کرد. خط انگلیس از ابتدا خط براندازی مصدق بود. اما با این وجود مصدق موفق شده بود با اصلاحات اجتماعی و بسیج بودمها انگلیسی‌ها را از پای در بیاورد. این است که می‌گویم و معتقدم که حرکت مصدق یک استراتژی پیروز بود. اگر آمریکا به کمک انگلیس نمی‌آمد، ما صنعت نفت‌مان را ملی کرده بودیم و اقتصاد ملی داشتیم. در دوره دکتر مصدق بدون نفت، ما اقتصاد متوازن نیز داشتیم. در سال ۱۳۳۱ صادرات با واردات برابر بود و حتی حجم صادرات بر واردات غلبه نموده بود و ما به یک اقتصاد ملی رسیده بودیم و درآمد نفت هم بکامل آن بود. به یقین می‌توانیم بگوییم که ما در آن زمان از ژاپن جلوتر بودیم. امروزه در نروژ این طرح دکتر مصدق یعنی داشتن یک اقتصاد ملی و متفائل و عدم استفاده از درآمد نفت در بودجه را مملکت قرار داده‌اند. صحبت امروز من داستان مختصری از یک استراتژی پیروز بود.

روزی که آقای عالی نسب خدمت دکتر مصدق رفته بود، دکتر مصدق به او گفته بود که جلوی صدور نفت را گرفته‌اند و نفت ما را تحریم نموده‌اند و باید کاری کرد تا این نفت در داخل ایران

به جریان بیفتد. به دنبال توصیه دکتر مصدق، آقای عالی نسب چند سماور نفتی آزمایشی درست کرد و به همین مناسبت جشن کوچکی هم در نخست‌وزیری گرفته شد و مصدق با این سماور نفتی یک استکان چای خورد. این آغاز صنعت نفت ماست. نفت ما صادر می‌شد و همه چیزمان از خارج می‌آمد اما اکنون چندین هزار مایلومتر لوله نفتی داریم و کشور ما پتانسیل ترانزیت شدن نفت و گاز منطقه را دارد. این مسائل آنقدر بود که در داخل کشور روی یادمان بعد از ملت کوتاهی در مصر، در سال ۱۹۵۶ (۱۳۳۵) جمال عبدالناصر قیام کرد و کانال سوئز را ملی اعلام نمود و این در حالی بود که هفتاد درصد سهام کانال متعلق به کشورهای انگلیس و فرانسه بود. عبدالناصر گفت من با الهام از دکتر مصدق، دست به ملی کردن کانال زدم.

عبدالکریم قاسم نیز در سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۷) در عراق علیه سلطنت زمان خود قیام کرد. یکی از کارهای وی که با الهام از مرجع مصدق شکل گرفت قانون شماره ۸۰ بود. براساس این قانون ۹۵ درصد اراضی که دست کنسرسیوم نفت بود به ملت عراق برمی‌گشت و تنها کنسرسیوم حق داشت در جاهایی که چاه زده بهره‌برداری کند و بقیه مناطق ملی اعلام شد و این هم بر همین تجربه ایران شکل گرفت. چند روز قبل از سقوط عبدالکریم قاسم ائتلافی به وجود آمده بود و بحثی‌های فعلی با کمپانی‌های انگلیس و آمریکایی متحده شده بودند. کردهای عراق به رهبری ملا مصطفی بازرگانی هم در این ائتلاف بودند. سفیر آمریکا به دفتر عبدالکریم قاسم رفت - درست مثل هندرسون که یک روز قبل از کودتای ۲۸ مرداد به خاله دکتر مصدق رفت - و گفت که اگر این قانون لغو نشود نتیجه‌اش سرنگونی استبداد عبدالکریم قاسم مقاومت کرد و دو روز بعد با آن وضع

فجیع کودتا شد. خوشبختانه این قانون هنوز هم در جسم و جان عراقی‌ها ماندگار است. عبدالکریم قاسم یک قانون دیگر هم گذراند که هر دولتی سز کار بیاید و بخواهد این قانون شماره ۸۰ یا ۹۵ درصد اراضی را بزرگداند دولت بمانی است. به این ترتیب تا به حال در عراق هیچ وابسته هم نتوانسته‌اند این قانون را برگردانند و یکی از هدف‌های نیروهای ائتلاف (آمریکا، انگلیس و هم‌پیمانانشان) در عراق این است که این قانون را از زمین ببرند.

داشت. آقای استیون کینزر در کتاب «همه مردان شاه» می‌نویسد: اگر کودتای ۲۸ مرداد نبود، مطمئناً انقلاب اسلامی شکل نمی‌گرفت و اگر انقلاب اسلامی پیروز نشده بود، دیدگاه‌های اسلامی در منطقه گسترش پیدا نمی‌کرد، خاورمیانه تحریک نمی‌شد و ۱۱ سپتامبر هم اتفاق نمی‌افتاد. آن هم پس از فروزیختن نوبرج تجربت جهانی (دوقلوها) و پنتاگون پس از پنجاه سال، وقتی در جنگ آمریکا ضربه می‌خورد و این صحنه بندی می‌رسند و حق را به



دکتر مصدق می‌دهند و مطلوبیت او را مطرح می‌کنند ولی چرا این قدر حیرت به امید آن روزی که بشیریت حق را در همان مقولع خودی تأیید کند. یک خبرنگار نباید اجازه دهد که مظلومیت کسی را پس از گذشت ۵۰ سال بازگو کنند. امیدوارم که استقلال طلبی، آزادی‌خواهی، اسلامیت و ایرانیت دکتر مصدق هرگز و در هیچ‌جا، خون ما جاری شود.

والسلام

نیکسون در کتاب «جنگ عظیمی» که در سال ۱۳۵۹ نوشته اشاره کرده که اولین کسی که به منافع آمریکا و غرب به ضربه زد دکتر مصدق بود و بعد اشاره‌های به ملی شدن نفت می‌کند و می‌گوید که ملی شدن نفت در ایران، ریشه درختی بود که ساقه‌ها و برگ‌هایش به کل منطقه و دنیا رسید. سهری را که نیکسون به عنوان یک رجل نفتی در کتابش مطرح می‌کند بسیار جالب است. اگر با قوه قهریه با کودتا و دکتر مصدق را ساقط کردند ولی حق از بین نرفته بلکه دوام بیشتری پیدا کرد. اگر چیزی ناحق باشد دیگر در تاریخ غلبه نخواهد